مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال ششم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۳، پیاپی ۲۱

عناصر شریعت دوگانه‌ی شاعری انوری

هادی جوادی امام‌زاده* **محمدامیر عبیدی‌نیا****
دانشگاه ارومیه

چکیده

شریعت شاعری، مبتنی بر اصول، عناصر و راهبردهای هنری شاعران است و عناصر این شریعت در دوره‌های مختلف تاریخی و ادبی، بنا به شرایط اجتماعی، ابعاد شخصیّتی و الگوهای مختلف فکری- هنریِ هر یک از شاعران، جنبه‌ی نسبی و متغیّر پیدا کرده است. با توجه به شرایط درباریِ حاکم بر جامعه‌ی انوری و نیز افکار و الگوهای مادّی‌گرایانه‌ی وی، این شاعر ترجیح می‌دهد که تنها، شخصیّت مداح و هجاگویِ خود را رونمایی کند و بر این اساس، شریعت آغازین شاعری خود را بر دو محور «گدایی‌های شاعرانه» و توجه انحصاری به نوع ادبی «مدیحه‌سرایی»- آن هم از نوع ستایش‌های ناسالم و غیرمنطقی- قرار می‌دهد؛ امّا با آشفتگی و نابسامانیِ پیش‌آمده از هجوم ترکان غُز و در پی آن، حذف حمایت‌های وابسته‌سازِ حاکمان سلجوقی، اولین نشانه‌های تحوّل در شخصیّت و شریعت شاعری انوری پدیدار می‌شود که شامل پشیمانی و سرخوردگی این شاعر از عناصر پیشین شریعت شاعری خود، همراه با نکوهش شعر (مدح) و شاعری (مدیحه‌سرایی) است. در این برهه، انوری با رونمایی از شخصیّتِ نوظهور خود با عنوان «شخصیّت واعظ و ناقد»، عناصر سازنده‌ی شریعتِ نوپای خود را- در نقطه‌ی مقابل شریعت پیشین- بر پرهیز از گدایی‌های شاعرانه، توصیه به عقل‌گرایی (برای مقابله با طمع‌ورزی)، اهمیّت دادن به سنّ کارآمدی شاعران (برای پرهیز از هذیان‌گویی‌های شاعرانه)، لزوم نقش‌پذیری و نقش‌آفرینی شاعر در جامعه، و پرهیز از بردگی فکری (به‌ویژه با دوری از خدمتِ درباریان) استوار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: انوری، بردگی فکری، شریعت شاعری، مدح، نکوهش شاعری.

---

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی h_javadi_e@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)
** استادیار زبان و ادبیات فارسی m.obaydinia@mail.urmia.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۱۲/۱۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/٤/۲

۱. مقدمه

«شریعت» در معنی سنّت، مذهب، آیین و نیز جای آب خوردن، جای برداشتن آب از رودخانه، «شرائع» جمع آن است. (عمید،۱۳۴۷: ۶۶۱). گفتنی است که مبحث شریعت، منحصر به حیطه‌ی مباحث دینی و عرفانی نیست و هر مجموعه‌ای می‌تواند شریعت (اصول، آیین و شیوه) خاص خود را داشته باشد که گاهی پویایی و پایداری و گاهی لغزش و نابودی آن مجموعه را در پی دارد. از مجموعه‌های دارای شریعت، می‌توان به پیشه و مشاغل اجتماعی اشاره کرد که بخش قابل توجهی از برنامه‌ریزی و فعالیّت‌های پیشه‌وران بر اساس شریعتِ شغلی آنان شکل می‌گیرد.

شاعری، یکی از پیشه‌هایی است که در طول تاریخ، شریعت و عناصر آن دچار نوسان و دگرگونی‌های مختلفی بوده است؛ چراکه شرایط مختلف جامعه و نیز تنوع ابعاد شخصیّتی، الگوی فکری و انگیزه‌ی هنری شاعران، زمینه‌ساز تنوّع، تغییر و افزایش جنبه‌ی نسبی و فردی این شریعت بوده است. البته نسبی‌بودن شریعت شاعری، سبب پیدایش عناصر سلیقه‌ای و گاهی انحرافی در این شریعت می‌شود؛ به عنوان نمونه در *چهار مقاله‌ی* نظامی‌عروضی، بخشی از عناصر اصلی شریعت شاعری، پرهیز از واقع‌گویی و توصیه به تلبیس[۱] و تمویه[۲] معرفی شده است: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت، اتسّاق مقدمات موهمه کند و التئام قیاسات منتجه بر آن وجه که معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند...» (نظامی عروضی،۱۳۸۲: ۴۲) این در حالی است که الگوها و ویژگی‌های شخصیّتی شاعر، در مسیری متعارف توصیف می‌شود که البته با عناصر شریعت معرفی‌شده، همسو نیست: «امّا شاعر باید سلیم‌الفطره، عظیم‌الفکره، صحیح‌الطبع، جیّد الرویّه، دقیق‌النظر باشد...» (همان:۴۷) دور از باور است که شاعری با فطرت سالم، اندیشه‌ای بزرگ، طبع و قریحه‌ای درست، نیک‌اندیش و باریک‌بین، نیکو را در خلعت زشت و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد.

اوحدالدین علی بن محمد بن اسحاق ابیوردی، ملقّب به «انوری»، از جمله شاعرانی است که عناصر شریعت شاعری وی نیز جنبه‌ی نسبی داشته؛ ولی این نسبیّت، با شرایط جامعه و ابعاد شخصیّتی این شاعر همسویی دارد؛ چراکه با گذشت زمان، تغییر شرایط پیرامونی و تحوّل در ابعاد شخصیّتی انوری، این عناصر نیز دچار تغیّر و تحوّلِ همسو می‌شوند. در مقاله‌ی حاضر، به بررسی ویژگی‌های عناصر دو دوره‌ی متفاوت از شریعت

شاعری انوری خواهیم پرداخت که با ابعاد شخصیّتی و تحولات اجتماعی دوران وی نیز در ارتباط است.

۲. عناصر شریعت آغازین شاعری انوری

در دوره‌های آغازین ورود انوری به عرصه‌ی سُرایش شعر، الگوی فکری و انگیزه‌ی هنری این شاعر، صله‌کِشی در جهت رفع نیازهای معیشتی خود بوده است؛ از سوی دیگر، بسترسازی حاکمان سلجوقی و مناسب بودن محیط حمایتی دربار، سبب می‌شود که انوری، تنها رونمایی یک بُعد شخصیّتیِ «مدّاح و هجاگوی» را در اولویّتِ کاریِ خود قرار دهد. پس بر اساس این بُعد شخصیّتی، عناصر شریعت آغازین شاعری وی در دو مبحث اصلی زیر خلاصه می‌شود:

۲. ۱. عنصر اول: جایز بودن گدایی‌های شاعرانه

اگرچه از گذشته‌های دور تا عهد معاصر، اهل ادب و هنر با چالش مهم و انکارناپذیرِ امرار معاش و تأمین اسباب گذران زندگی مواجه بوده‌اند، به نظر می‌رسد که ادیبان درباری همچون انوری، شرایط مناسب معیشتی داشته‌اند؛ چرا که پس از جلب رضایت حاکمان، به دریافت مقرّری ماهیانه و انواع پاداش‌ها - صامت و غیرصامت- دست می‌یافتند:

... اگرچه راتب معهود بنده اجّل معتمد هر مَه رساند...
(انوری،۱۳۷۲: ۶۱۱)

حتی فتوحیِ شاعر نیز به‌اِنعام‌هایی که انوری از طرف بزرگان دریافت‌کرده،اشاره می‌کند:

...وز پس آن که ز انعام جلال‌الوزراء به تو هر سال رسد مهری پانصدگانی...
(همان:۷۵۴)

امّا غَلَیان حرص و طمع بی‌حدّ و اندازه‌ی انوری و نفوذ این خصلت ناپسند در ابعاد شخصیّتی وی سبب می‌شود که با نگاهی معامله‌گرایانه، سرودن شعر را منوط به دریافت هزینه‌ی آن بداند:

...کِشَند پای به دامن درون، بلی شعرا چو دست بخششت از آستین برون نکنی
(همان:۷۵۶)

این نوع نگاه به شعر و شاعری، سبب استواری ریشه‌ی بی‌شرمی و گستاخیِ طلب

در انوری می‌شود تا حدّی که اساس و عنصر اصلی شریعت شاعری خود و دیگر شاعران را، گدایی و دریوزگی می‌داند:

ز غایت کرم توست یا ز خامی من — که با گناه چنین منکرم امید عطاست
بدین دقیقه که راندم گمان کدیه مبر — به بنده، گرچه *گدایی* شریعت شُعَراست
(همان:۴۵)

وی حتی از زبان حیوانات خود نیز گدایی را امری عادی و راهی مناسب برای رفع هرگونه حاجت برمی‌شمارد:

... گفتم ای گوسفند کاه بخور — کز علف‌ها همینت آمادست
گفت جو، گفتمش ندارم، گفت — درِ کدیه خدای بگشادست...
(همان: ۵۳۱)

انوری با هدف مظلوم‌نمایی و برانگیختن احساسات ممدوح برای گدایی و صله‌کِشی، در میان درخواست‌های منطقی همچون: خلعت، کاغذ و روغن، درخواست‌های حقیرانه و پخته‌خوارانه‌ای از قبیل ارزن برای فاخته و کاه برای گوسفند خود، هیزم، عرق نسترن، سکنجبین، سرکه و... را به زبان می‌آورد. «بسیاری از این مدیحه‌ها، همراه تقاضاها و توقّعاتی است که هرقدر بخواهیم با مهر و عطوفت و چشم‌پوشی به سخنان شاعر بنگریم، دون‌همّتی او را نمی‌توانیم نادیده بینگاریم.» (یوسفی،۱۳۷۳: ۱۴۰)

*** طلب هیزم برای دیگ نیم‌جوشیده:**

ای ز دست تجاسر خادم — شرب‌های ملال نوشیده
اختلالی که حال من دارد — نیست بر خاطر تو پوشیده...
نیم جوشیده دیگکی دارم — قُلقُلش گوش نا نیوشیده
از طریق کرم توانی کرد — بدو چوبش تمام جوشیده
(انوری،۱۳۷۲: ۷۱۸)

*** درخواست ارزن برای فاخته‌های خود:**

نیک‌پی آن بنده‌ات ای بندگانت نیک پی — از تجمّل‌ها به کف کردست جفتی فاخته...
مکرمت کن پاره‌ای ارزن فرستش کزشره — چون دوزاغند این دو شهرآشوب کشور تاخته
(همان: ۴۳۰)

*** درخواست سرکه و آبکامه:**

ای حکم تو را قضای یزدان — داده چو قدر گشادنامه...

در آتش صبـــر چنـــد بـــاشیم؟ ساکن چـو سمنـــدر و نعامـه
این قصـه چنین بـر آب منـویـس هـم سـرکـه بـده، هـم آبکامـه
(همان:۷۲۰-۷۲۱)

*** طلب کاه و شراب:**

پارگکی کـــاه و نبیذم فـرســت رنج دل شـــاعـر سلطـان بکاه
شکـر چـــو شکر کنم از بهر می منّت چـــون کـوه بـدارم ز کاه
(همان:۷۱۲)

*** درخواست سکنجبین:**

بفرستـم ای امیـر بـه تعجیـل شربتی زان کز قوام و نفع چو لفظ بدیع اوست...
(همان:۵۶۳)

انوری در برخی از درخواست‌های خود، لحن آمرانه‌ی «بفرست» را به کار می‌برد که نشان از شأن و مرتبه‌ی والای وی در میان درباریان دارد؛ امّا با این وجود، در بیـان نـوع درخواست‌های خود، هیچ حدّ و مرزی را رعایت نمی‌کند:

... گر اندکی عرق نسترن به دست آری به من **فرست** و گـــرنه بگـــوی تا بخرم!..
(همان:۶۸۵)

می‌شش و نان پنج‌من،چهارمنی گوشت زین ســـه دو دارم، یکـــی **فرست** نهفته
(همان:۷۱۵)

در صورت برآورده‌نشدن این درخواست‌ها، انوری با وقاحت تمام و بـدون توجـه بـه بخشش‌های پیشین، ممدوح خود را تهدید به هجو می‌نماید:

آفتـــاب سخـا حمیـــدالدیـــن دور از مجلـس تـــو مـرگ فجـا
نی شکـر گفتـه‌ای و می نرسید شاعرم هم به مدح و هم به هجا
(همان:۵۱۵)

نکته:

شاید اکنون ایـن مسـأله مطـرح شـود کـه بـر اسـاس معیارهـای امـروزی اسـت کـه درخواست‌های انوری، حقارت‌آمیز به نظر می‌رسد و نباید شرایط آن زمانـه را بـا شـرایط دنیای امروز که این اقلام و کالاها به وفور و به راحتی در دست‌رس هستند، مقایسه نمود؛ امّا باید توجه داشت که پس از تحوّل شریعت شاعریِ انوری- بخش دوم مقاله‌ی حاضـر-

وی با ابراز پشیمانی از عناصر شریعت پیشین شاعری خود، به حقارت برخی از درخواست‌ها و بی‌آبرویی حاصل از آن اشاره می‌کند.

۲. ۲. عنصر دوم: اولویّت با نوع ادبی مدیحه‌سرایی است

پیش از هرچیز، باید یادآور شد که مدیحه‌سرایی یکی از انواع ادبی است که متأسفانه اساس آن، تحت تأثیر دلایل مختلف مادّی و نقش‌های حمایتیِ دو جانبه‌یِ میان شاعر و ممدوح، دست‌خوش تغییرات منفی و ناپسندی شده است. با توجه به سوابق نه چندان مثبت در مدیحه‌سراییِ برخی از شاعران نام‌آوری همچون سنایی، خاقانی و انوری و... اولین برداشت مخاطبان آثار ادبی از مدایح ادبی، عبارات غلوآمیز، غیرواقعی و دروغینی است که برای دریافت صله بیان شده است؛ در حالی که اساس و بنیان مدح اصیل و منطقی، توصیف واقعیّت‌های اخلاقی، رفتاری و شخصیّتی ممدوح است. «مدح، به معنی ستایش کردن و ستودن خصلت‌ها و صفات نیک کسی است و شعر مدحی، ستایشی است که شاعر از ممدوح خود می‌کند و ضمن آن سجایای اخلاقی وی را بر می‌شمرد و از رفتار و موفقیت‌های او تمجید می‌کند و زبان به بزرگداشت وی می‌گشاید.»(رزمجو، ۱۳۷۴: ۷۱)

همچنین هر نوع ادبی، بدون شک به منظور هدف خاصی ایراد می‌شود که بحث تأثیرگذاری بر مخاطب- حتی در نوع ادبی مدیحه‌سرایی- یکی از اساسی‌ترین اهداف است. «مدح، سخنی است که به مقتضای حال ایراد می‌شود تا در ممدوح تأثیر بگذارد و او را منفعل سازد.» (پورامن، ۱۳۸۸: ۴) امّا با توجه به عناصر نسبی و فردیِ موجود در شریعت هر شاعر، این منفعل ساختن می‌تواند جنبه‌ی آگاهی‌دهی، تشویق ممدوح به ادامه‌ی اعمال و خصایص نیک خود و یا جنبه‌ی خام‌کردن ممدوح در دریافت صله باشد. پس مدحِ پسندیده و منطقی، اساس واقع‌بینانه و جنبه‌ی قدردانی از ممدوحی قابل ستایش دارد و این‌گونه مدح، فراتر از آن چیزی است که برخی از شاعران با درآمیختن غلو و نگاهی معامله‌گرایانه، به آن جنبه‌ی انحصاری و انحرافی داده‌اند. انوری نیز با توجه به جولان شخصیّت مداح خود، تنها زمینه‌ی قابل‌مند در مضامین شعری را، ستایش ممدوح خود می‌داند:

...مدحتی کان نه ترا گویم بهتان و خطاست طاعتی کان نه تو را دارم طغیان و زلل
شعر، نیکو نبود جز به محل قابل شرع کامل نبود جز به نبی مرسل
(انوری،۱۳۷۲: ۲۹۶)

امّا یکی از نشانه‌های انحرافِ شریعت آغازین شاعری انوری، نـوع و ویژگـی‌هـای مـدایح این شاعر است:

۲. ۲. ۱. ستایش هذیان‌گونه‌ی ممدوحان

در مدایح ناسالم و غیرمنطقی، غلو در ستایش ممدوحان، امری عادی به‌شمار مـی‌رود. «در مدح باید قهرمان را بیش از آنچه که هست نشان دهند و به اصطلاح، چهره‌ای را اسـطوره کنند.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۵۴) اگرچه در ظاهر، از سخنِ دارای مبالغه، اغراق یـا غلـو، یـک مفهوم افراط‌گرایانه برداشت می‌شود؛ هریک از این مباحث در علـم بـدیع معنـوی، دارای مراتب و درجاتی هسـتند: «مبالغـه و اغـراق آن اسـت کـه در صـفت کـردن و سـتایش و نکوهش کسی یا چیزی، افراط و زیاده‌روی کنند؛ چنان‌که از حدّ عادت معمـول بگـذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز باشد. هرگاه اغراق و مبالغه را به درجه‌ای رسانده باشـند کـه در عقل و عادت، ممکن و باور کردنی نباشد، آن را غلو می‌گویند.» (همایی،۱۳۸۱: ۲۶۲)

اولویّت انوری در مدایح خود، جلب رضایت ممدوح به هر شیوه‌ی ممکن اسـت. «ایـن مرد دانشمند خوش‌قریحه را در زمینه‌ی مدح و ستایشگری به‌حدّی گرفتار خـوش‌آمـدگویی می‌بینیم که از خوارشدن سخن به دست او دچار افسوس می‌شـویم.» (یوسـفی،۱۳۷۳: ۱۴۰) در این‌گونه خوش‌آمدگویی‌ها، مضامینی وجود دارد که از حدّ عقل، عادت و حتی وهـم نیـز فراتر رفته و به هذیان و یاوه‌گویی می‌ماند. «امّـا اگـر مـدح و ستایشـگری از حـد معقـول و طبیعی بگذرد و ستایش از مبالغه و اغراق به گزافه‌گویی و یاوه‌سرایی بکشد و شـاعر، مـردی بیچاره و درمانده را واسطه‌ی آفرینش جهان و نماینده‌ی قدرت یزدان بخواند و خود، بنـده‌ی زبونی اسیر هوا و هوس و دربند صلات و جوایز ممدوح، گرفتار شود مردم بر چنـین شـعر و شاعری خواهند خندید و بر او لعن و نفرین خواهند فرستاد.» (جمالی بهنام،۱۳۸۰: ۳۳۸)

چند نمونه از این‌گونه خوش‌آمدگویی‌ها را بازگو می‌کنیم:

*** ممدوحان انوری، مورد ستایش بزرگان بوده‌اند:**

ممـــدوح ائمـــه و سلاطیـــن　　مشهـــور مشارق و مغارب...
گفتـــار تو را ائمـــه عـــاشق　　دیدار تـــو را ملوک، طالب

(انوری،۱۳۷۲: ۳۴-۳۵)

*** وقایع مشهور تاریخ اسلام را به ممدوحان خود نسبت می‌دهد:**

...پیغام تو به فکر درافکنـــد اضطـراب از مرتضـی نـــه زلزله در خیبـــر اوفتاد!
(همان:۱۲۰)

*** آفرینش انسان و تمامی موجودات را به واسطه‌ی لطف حضور ممدوحان خـود در ایـن عالَم می‌داند که نوعی استفاده‌ی نادرست از این حدیث نبوی است: «لـولاک لمّـا خلقـت الافلاک»:**

جـز بـه درِ جـامـــه‌خـانـه‌ی کـــرم او کسـوت صـــورت نمـی‌دهنـد جنیـن را
(همان:۱۳)

لـطفـت ار مـــایـــه‌ی وجـــود شـــود جســـم را صـــورت روان بـــاشـــد
(همان:۱۳۶)

تا جنین کسوت حفظ تو نپوشید نخست کـی تقاضای وجع دامن ارحـام گرفـت
(همان:۹۷)

مبـاد جسم تو خالی ز جانت از پـی آن که جان،زجان تو دارد هر آن‌که جانورست
(همان:۶۰)

*** گاهی آن‌چنان غرق در مدیحه‌سرایی می‌شود که صفات خداوندی همچون: برقراری نظم جهان، مشخص کردن قضا و قدر و... را به ممدوحان خود نسبت می‌دهد:**

...ای صاحبی که نظم جهان را بساط تو چـــون آفتاب و روز جهـان را معیّن است...
(همان: ۸۴)

جهان مسخّـر احکـام او به نیک و به بد فلـک متـابـع فرمـان او بـه خیـــر و به شَـرّ
(همان: ۱۹۶)

نـه از مـوافـقـت او قضـا بتـابـد روی نـــه از متـــابعـت او قَـــدَر بپیچـــد ســـر
(همان: ۱۹۶)

وی پـس از نسـبت دادن صـفات خـدایی بـه ممـدوحان، بـا حـالتی میـان بـیم (از کفرگویی) و امید (دریافت صله)، در ظاهر نشان می‌دهد که نسبت دادن این صفات به ممدوحان زمینی خود، تجاوز به حریم الهی است؛ ولی سرانجام، شوق ستایشِ ممدوح، او را به این کار وا می‌دارد:

...ورای لفظ خداوند چیست، لفظ خـــدای زبان در آن نکنـم کـان تجاوزی است ذمیم...

وگـر بـرسـم، *خـداوند* گـویمـت مثـلا چنان بـود کـه کسی گـوید آفتاب کریم...
(همان: ۳۵۴)

۲. ۲. ۲. تلبیس و تمویهِ اعمال و صفات ممدوحان

بسیاری از افراد نیک‌چهر و نیک نام در تاریخ ملّی و ادبی ایران، خون‌خوارانی بودند کـه به واسطه‌ی قدرت حاکمه، نه تنها بر فجایع تاریخی خـود سـرپوش نهـاده‌انـد، بلکـه از طریق مورّخان و شاعران درباری، رنگ و لعابی جهان‌فریب بـر اعمـال و صـفات خـود کشیده‌اند. به عنوان نمونه، سلطان سنجر یکی از ممدوحان برجسته‌ی انـوری اسـت کـه بارها و بارها به عدالت و بخششِ فراگیـر در جامعـه و حتـی در سـطح جهـانی، مـورد ستایش قرار گرفته است:

ای جهـان را عـــدل تـــو آراستـــه بـــاغ ملـک از خنجـــرت پیراستـه...
(انوری،۱۳۷۲: ۴۳۱)

انوری در شرایطی این سلطان را به انواع اعمال و صفات پسندیده توصیف می‌کند کـه در دیوانِ وی، آثار و نشانه‌های صفاتی همچون: بهبود اوضـاع اجتمـاعی، رضـایت عمـوم مردم، رفاه عمومی و... بسیار کـم‌یـاب بـوده و اگـر مـوردی هـم یافـت شـود، جزئـی از تصورات ذهنی خود شاعر و برای عادی جلـوه دادن اوضـاع زمانـه و خوشـایند ممـدوح خود بوده است؛ چرا که «خرابی‌هایی که سپاه سنجر در سال ۴۹۴ بـه هنگـام عبـور وی از قومس برای پیوستن به برادرش در ری به بـار آورد، بسـیار شـدید و طاقـت‌فرسـا بـود و موجب قحطی و شیوع آدم‌خواری در میان مردم شد. گویند که سنجر به سـال ۴۹۴ حتـی بر گرمابه‌ها مالیات بست.» (وزین‌پور،۱۳۷۴: ۳۶۶) همچنین «[از] رفتارهای بـی‌شـرمانه بـا غلامان و امردان خریداری شده این است که پس از عشق‌بازی با غلامان، آن‌ها را به نحـو وحشیانه‌ای پاره‌پاره می‌کردند. سلطان [سنجر] به این غلام (پسر) عشـقی خـاص یافتـه و سی هزار سپاه به وی اختصاص داده بود و بعد از چندی، دسیسه‌ای ترتیب داد تـا او را در دهلیـز بارگـاهش بـه کـارد از پـای درآوردنـد.» (همـان: ۳۶۴) در مخـزن‌الاسـرار نظـامی نیز«داستان پیرزن و شـکایت او از بیـدادگری سـنجر و ظلـم و تعـدی عمّـال او معـروف است.»(همان: ۳۶۴) این‌گونه است که بسیاری از شاعران مدیحه‌سرا با به‌کارگیری شیوه-های مختلف تبلیغی، چنان تصویری از ممدوحان خود ارائه کرده‌اند که بی‌گمـان باعـث شگفتی و تعجب مردمان زمانه‌ی خود و همچنین انحراف اذهان خوانندگان امـروزی از شناخت حقیقیِ اعمال و صفات ممدوحان آن‌ها شده است.

۲. ۲. ۳. مدح، سرآغاز بی‌توجهی به مردم و جامعه

خصوصی‌سازی شعر- چه به صورت بیان انحصاری شرح حال خود و چه مضمون‌سرایی برای افراد خاص- نتایج ناخوشایندی همچون: محدودشدن مخاطبان، از دست دادن حمایت‌های اجتماعی و کم‌رنگ شدن پایگاه اجتماعی شاعر را به همراه دارد. این‌گونه نگرش به شعر، در شریعت شاعران مدیحه‌سرا یک اصل رایج به شمار می‌آید. این در حالی است که «متفکران گفته‌اند که شعر باید بیانگر دردهای جامعه باشد و شاعر در هر دوره و زمان، لااقل گوشه‌ای از احوال مردم روزگار را در اشعار خود منعکس سازد. در صورتی که نه‌تنها مدایح، بلکه سایر اشعار و آثار بیش‌تر شاعران، از اوضاع زمانه، روابط اجتماعی مردم، آرزوها و تمایلات افراد جامعه، شیوه‌ی اندیشه، نارسایی‌ها، ضعف‌های اخلاقی و بسیار مسایل دیگر تهی است و در مدایح اگر از درد و رنج و حوادث ناگوار، ذکری به میان آمده باشد، یا غم و محنت ممدوح است یا اندوه خود شاعر...» (وزین‌پور،۱۳۷۴: ۲۰)

در شریعت اولیه‌ی انوری نیز ستایش افراد خاصِ دربار و در قبال آن، رفع نیازهای مادّی خودِ این شاعر در اولویّت قراردارد؛ چراکه انوری پس از نابودی اموال و دارایی‌های بسیارِ به جا مانده از پدر، از روی ناچاری و فقر و برای رفع نیازهای روزمره‌ی خود، به حیطه‌ی شعر و شاعری وارد می‌شود. (مدرس رضوی،۱۳۷۲: ۱۷)

توجه و نگاه انحصاری انوری به دربار، سبب می‌شود که علاوه بر توصیف ویژگی‌های خودِ ممدوحان، وی مضمون‌سازی از اسب، قصر، عمارت و باغ حاکمان را بر توصیف مسایل اجتماعی و مردمی ترجیح دهد؛ در حالی که «اگر شاعران گذشته‌ی ما به همان اندازه که به وصف اسب و شمشیر و قصر و بزم ممدوحان خود پرداخته‌اند از احوال مردم نیز سخن می‌راندند، امروز از پسِ قرن‌ها از راز دل نیاکان خویش آگاه‌تر بودیم و خود را به آنان نزدیک‌تر می‌یافتیم.» (یوسفی،۱۳۷۳: ۱۵۴)

البته به نظر می‌رسد یکی از عوامل کم‌رنگ شدن رابطه‌ی میان شاعران مدیحه‌سرا با جامعه و مردم، تلاش در پی رفع مشکلات معیشتی از سوی هر دو طرف است. به یقین، اگر مردم یک جامعه، خاطری آسوده و آزاد از نظر تأمین اسباب اولیّه‌ی زندگی خود داشته باشند، نوع نگاه آنان به پیرامون خود، نگرشی زیبابین و هنرجو خواهد بود؛ پس مردم زمانه‌ی انوری، فرصتی برای توجه به شاعر و حمایت‌های مادّی و معنوی از ذوق ادبی وی نداشتند و انوری نیز پس از ورود به دربار، خود را تافته‌ی جدابافته‌ای از

همان مردمی می‌داند که روزگاری با آنان درد مشترکی به نام «فقر» را تجربه کرده است. البته این گسستگی رابطه، می‌توانست از سوی انوری، ترمیم شود و شاعر می‌توانست حامی، رابط و سخن‌گوی میان مردم و حکومت باشد؛ چراکه بر اساس رسالت و تعهّد شاعری، معیارهایی همچون بیان مسایل اخلاقی، اجتماعی، انسانی، ملّی، تربیتی و دینی در اولویّت قرار دارند. (رسولی، ۱۳۸۴: ۱)

قصیده‌ی انوری «از زبان مردم خراسان به خاقان سمرقند»، نمونه‌ی نادری از توجه این شاعر به مردم جامعه‌ی خود است. وی این منظومه را برای استغاثه از حمله‌ی ترکان غُز و بیان شرایط بحرانی جامعه می‌سراید؛ چراکه از نزدیک، شاهد به خطر افتادن و نابودی جان و مال مردم است. این موضوع در بخش دوم مقاله، بررسی خواهد شد.

۳. تحوّل ناخواسته در شریعت شاعری انوری

«از بدترین حوادث که در اواخر عهد سلاجقه‌ی بزرگ، مصادف با دوران سلطنت سنجر، اتفاق افتاد یکی حمله‌ی ترکان قراختا و دیگری غلبه‌ی قراغزان بر سنجر بود.» (صفا،۱۳۷۹، ج۱: ۱۶۴) با حمله‌ی ترکان غُز و سقوط حکومت سلطان سنجر، دوران خوشِ درباریِ انوری نیز به پایان می‌رسد و دیگر از حمایت‌های سابق، خبری نیست:

اندرین عصر هرکه شعر بَرَد — به امید صلت بر ممدوح
چار آلت بباید ور نه — گردد از رنج غم، دلش مجروح
دانش خضر و نعمت قارون — صبر ایّوب و زندگانی نوح

(انوری،۱۳۷۲: ۵۸۲)

اما حمله‌ی ترکان و تغییر حکومت در زمانه‌ی انوری، مصداق صحیحی از این سخن را یادآور می‌شود که «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»؛ چراکه با حذف حمایت‌های ذلیل‌سازِ سلجوقیان و جدا شدن انوری از محیط دربار، زمینه برای خودشناسی و تفکر درباره‌ی عناصر شریعت پیشین خود مهیّا می‌شود. نخستین نتیجه‌ی این بازیابی، احساس پشیمانیِ انوری از عناصر شریعت سابق شاعری خود، به‌ویژه توجه افراطی و انحصاری به مدیحه‌سرایی و آثار ناخوشایند آن است:

چو در مدیح امیر و وزیر عمر گذشت — چه سود خواندن اخبار بلغه و منطق...
یکی جریده‌ی اعمال خود نکردم کشف — هزار کس را کردم به مدح مستغرق...

(همان: ۲۷۴)

احساس پشیمانی انوری تا جایی پیش میرود که خود و دیگر شاعران (مدیحهسرایان) را بـه دلیل گنجاندن عنصر گدایی در شریعت شاعری، از جرگهی انسانها نمیشمارد:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مشتیگـدا، کس را به مردم نشمری...
(همان:۴۵۴-۴۵۵)

آنچه که لحظه به لحظه بر پشیمانی و سرافکندگیِ انوری میافزاید، مـرور و یـادآوری گذشتهی ادبی خود است. وی بارها به نکوهش حرص و آز شاعرانه مـیپـردازد و خفّـت خندههای ظاهری خود در مقابل درباریان را به یاد میآورد. انوری به تازگی درمییابد کـه ممدوحانش نیز مانند او انسانی بیش نبودهاند:

عـادت طـرح شعـر آوردنـد قومی از حرص و بخل، گندهی خویش...
انـوری پـس تـو نیـز یـادآور طیـرگی هـای زهـرخنـدهی خـویـش
پیش همچـون خودی ز سیلـیِ آز سَـرَکِ پیـش درفکنـدهی خـویـش
شکر کـن کـین زمـانش مـیبینی خـواجهی دیگـران و بنـدهی خویـش
(همان:۶۶۲-۶۶۳)

نکته:

تغییر و تحولات پیشآمده در جامعهی انـوری و نیـز احسـاس پشـیمانی وی از سـوابق ادبی خود، مقدمات بروز «شخصیّت واعظ و ناقدِ» انوری را فراهم میسازد. نمایان شدن اینگونه از ابعاد متفاوت شخصیّتی در سنایی نیز دکتر شـفیعی را بـر آن مـیدارد تـا بـه وجود و تـداوم سـه شخصـیت متفـاوت سـنایی «مـداح و هجـاگوی»؛ «واعـظ و ناقـد اجتماعی» و «قلندر و عاشق» تأکید داشته باشند. (شفیعیکدکنی،۱۳۷۲: ۲۵)

از سویی دیگر، ظهور شخصیت واعظ و ناقد انوری، سـبب پـیریـزی عناصـری نـو یـا متحوّلشده در شریعت شاعری وی میشود. در عناصر شریعت نوظهور انوری، نشـانههـایی از الگو و شریعت هنری ماکسیم گورکی را میتوان یافت که بر این عقیـده بـود: «کسـی کـه قلم به دست میگیرد متعهّد است و باید از خود بپرسد: چه مینویسم؟ چـرا مـینویسـم؟ و برای که مینویسم؟ و آیا اصولاً صلاحیّت دارم که بنویسم؟» (وزینپور،۱۳۷۴: ۳۶۶)

۳. ۱. عنصر اول: پرهیز از گدایی و طلب شاعرانه

انوری به این مسأله اذعان دارد که حرص و طمع، منشأ و سرچشمهی اشعار (مدایـح)

وی بوده است. پس بر اساس این آگاهی و بیداری درونی، در شریعت جدید خود، هرگونه درخواستِ حرص‌آلود را عملی ناپسند می‌شمارد:

انوری شعر و حرص دانی چیست؟ این یکی طفل و آن دگر دایه
پایه‌ی حرص، کدیه و طمعند تا نگردی بگرد آن پایه...
(انوری، ۱۳۷۲: ۷۲۴)

وی، قناعت‌ورزی را یکی از راه‌های مقابله با حرص و طمع برمی‌شمارد؛ چراکه قناعت و خرسندی به داشته‌ی خود، سبب عزّت نفس و رهایی از بار منّتی خواهد شد که خود، سالیان دراز گرفتار آن بوده است:

کیمیایی کنم تو را تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست
رو قناعت گزین که در عالم کیمیایی به از قناعت نیست
(همان:۵۷۰)

آلوده‌ی منّت کسان کم شو تا یک‌شبه در وثاق تو نان است...
(همان:۵۵۳)

نکته:

یکی از دلایل پرهیز انوری از درخواست‌های شاعرانه و تأکید بر مسأله‌ی قناعت، مدنظر قرار دادن عکس‌العمل مردم، نسبت به گدایی شاعران است؛ چون انوری می‌پذیرد که اعمال و رفتارش علاوه بر سنجش در درگاه الهی، تحت نظارت قشری از جامعه به نام «مردم عوام» قرار دارد؛ پس قبول هرگونه صله، سرزنش خلق را نیز درپی خواهد داشت:

درین دو روزه توقف که بو که خود نبود درین مقام فسوس و درین سرای فریب
چرا قبول‌کنم از کس آن که عاقبتش ز خلق، سرزنشم باشد از خدای عتیب...
(همان:۵۲۲)

۳. ۲. عنصر دوم: عقل‌گرایی

در شریعت متحول شده‌ی انوری، مفهوم عقل‌گرایی، فارغ از مباحث جهان‌شناختی و فلسفی است. انوری به هم رستگان خود و شاعرانی که زندگی‌شان را در راه مدایح ناسالم به نابودی کشانده‌اند، توصیه می‌کند که عقل را معیار و راهنمای زندگی شخصی و ادبی خود قرار دهند:

...عمرِ خود، خود می‌کنی ضایع از او تاوان مخواه
هم تو حاکم باش تا هم زآن که بفروشی خری
عقـل را در هـرچـه باشی پیشـوای خـویش ساز
زآن که پیدا او کنـد بـدبختـی از نیـک‌اختـری...
(همان:۴۵۵)

امّا یکی از عوامل اصلی توجه و تمایل انوری به مبحث عقل‌گرایـی، توانـایی عقـل در تشخیص بیماری‌های نفسانی، به‌ویژه حرص و طمع و ارائه‌ی راه‌حل برای دفع آن اسـت؛ چراکه با نفوذ و پیش‌رفت بیماری طمع در ذهن و قلب انسان، آثار ناخوشایندِ ایـن‌چنینـی آشکار می‌گردد: «از بین رفتن ایمان و تقوا، خواری و پستی، اسـارت و بردگـی، منحـرف شدن عقل و درماندن از تشخیص صحیح.» (میر اکبری،۱۳۸۹: ۱۴۳)

با توجه به این‌که در گذشته، خودِ انوری نیـز گرفتـار ایـن بیمـاری بـوده اسـت، بـا مرجعه به نزد طبیب عقل، نسخه‌ای با سرفصل «صبر» دریافت می‌کند:

نـزد طبیبِ **عقـلِ** مبـارک قـدم شـدم — حـال مـزاج خـویش بگفتـم کماجرا
دل را چـو از عفـونـت اخلاط آرزو — محموم دید و سرعت نبضم بر آن گوا
گفتا بـدن ز فضله‌ی آمال ممتلی است — سوء المـزاج **حـرص**، اثر کرده در قوا...
ای دل بعـون مسهـل سقمـونیای صبر — وقت است اگر به تنقیه کوشی ز امتلا...
(انوری،۱۳۷۲: ۵۱۲)

انوری، بیان درخواست‌های حقیرانه‌ای از قبیل سرکه‌خواهی را منجر به پلیدی طبـع، سیاه‌رویی و بی‌آبرویی می‌داند و کسانی را که بهره‌ای از دریای عقل دارند، بـه پرهیـز از هرگونه خواهش و طلب فرامی‌خواند:

ای بـه دریـای **عقـل** کـرده شنـاه — وز بـد و نیـک این جهـان آگاه
چـون کنی طبع پـاک خویـش پلید — چـه کنی روی سرخ خویش سیاه
نان فرو زَن به خون دیده‌ی خویش — وز در هیـچ سفلـه، **سرکه مخواه**
(همان:۷۱۲-۷۱۳)

پس تنها با فرمانبرداری از نسخه‌ها و دستورالعمل‌های عقل است که می‌توان آبـروی خود را در قبال شیوه‌ی نادرست تأمین نیازهای روزمره، حفظ نمود:

گر عقـل عزیز را به فرمان شَوَمی — ناریختـه آبـم از پـی نـان شَوَمـی...
(همان: ۱۰۳۷)

۳. ۳. عنصر سوم: توجه به سنّ کارآمدی شاعران

انوری یکی دیگر از عناصر و اصول شریعت جدید شاعری خود را، توجه به سنّ کارآیی و بازدهی شاعران می‌داند و معتقد است که شاعر بعد از پنجاه سالگی باید عرصه‌ی شعر و شاعری را ترک نماید؛ چون افزایش سنّ، عوارضی همچون هذیان‌گویی شاعران را به دنبال دارد:

شعر، دور از تو، حیض مردان است　　بعد پنجاه اگر نبندد بِهْ
مرد عاقل به ناخن هذیان　　جگر خویش اگر نرندد بِهْ
بر سپیدی که جای گریه بُوَد　　آن ندانم چه، گر نخندد بِهْ
(انوری،۱۳۷۲: ۷۱۳)

نکته: (نقدی بر این عنصر)

البته افزون‌شدن سنّ و سال، لزوماً و به طور حتم، سبب هذیان‌گویی شاعران نمی‌شود؛ چون انوری درحالی میان‌سالی شاعران را عامل هذیان‌گویی آنان معرفی می‌کند که خود اقرار دارد مدایح وی و همرستگانش- بدون در نظرگرفتن معیار سنّ و سال- کَلپَتره‌ای (سخن یاوه و بیهوده، مطابق با «هذیان»[۳]) بیش نبوده و مخاطبان این سخنان بی‌ارزش نیز هیچ تعهّد و وظیفه‌ای در برآورده کردن خواسته‌های این شاعران ندارند:

...از چه واجب شد بگو آخر بر این آزادمرد　　این‌که می‌خواهی ازو وانگه بدین مستکبری
او تو را کی گفت کاین *کلپترها* را جمع کن　　تا تو را لازم شود چندین شکایت گستری
(همان:۴۵۴)

بنابراین، انوری جوان، خود نمونه‌ای عینی و واقعی از جرگه‌ی شاعران کلپتره‌ساز و هذیان‌گو است و بارها و بارها بر عمری که در این راه صرف کرده، غبطه خورده است:

چو در مدیح امیر و وزیر، عمر گذشت　　چه سود خواندن اخبار بلغه و منطق...
(همان:۲۷۴)

پس احتمال هذیان‌گویی شاعران در زمان بروز تب حرص و طمع، بیش‌تر از زمان افزایش سنّ آنان است. چه‌بسا گذشت زمان و افزایش سنّ در میان قشر هنرمندان و به ویژه هنرمندان ادبی (شاعران، نویسندگان و...) همراه با بلوغ فکری، تکامل اندیشه و اندوختن کوله‌باری از تجربه‌ی هنری باشد که سبب پختگی و شکوفایی هنر آنان می‌شود.

۳. ۴. عنصر چهارم: نقش‌آفرینی در جامعه

از دیدگاه جامعه‌شناسی، «به رفتار مورد انتظار در داخلِ گروه یا درونِ جامعه، «نقش» و به ارزش و اعتباری که جامعه یا گروه برای نقش، قایل است، «پایگاه اجتماعی» گفته می‌شود.» (قنادان، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

انوری در شریعت تمامی پیشه‌ها اعم از: کنّاسی (رفتگری/ چاه‌کنی و تخلیه‌ی‌چاه)، جولاهگی (بافندگی)، برزیگری (کشاورزی) و...، رابطه‌ای پایدار و دوسویه میان نقش و پایگاه اجتماعیِ صاحبان این مشاغل می‌یابد. این پیشه‌وران با ایفای نقش خود در حرکت دادن چرخه‌ی گَردان جامعه، ضمن رفع حاجت‌های روزمره‌ی یک‌دیگر، ارزش و اعتباری می‌یابند که اساس پایگاه اجتماعی آنان را تشکیل می‌دهد:

...دان که از کنّاس ناکس در ممالک چاره نیست
حاش‌لله تا نداری این سخن را سرسری...
کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام
زان یکی جولاهگی داند دگر برزیگری...
(انوری،۱۳۷۲: ۴۵۴)

امّا انوری بر اساس پیشینه‌ی شریعت هنری خود- دربارگرایی و بی‌توجهی به نقش و پایگاه اجتماعی خویش- معتقد است که در نظام پویای عالَم، شاعران، پخته‌خوارانی هستند که چشم به دست‌رنج دیگران دوخته‌اند و در قبال بهره‌مندی از تلاش دیگران، قادر به ایفای هیچ نقشی در جامعه نیستند. انوری این نکته را گوش‌زد می‌کند که در صورت ادامه‌ی این شیوه، شاعر، گرفتار بدبختی و تیره‌روزی می‌شود؛ پس شاعران نیز مانند تمامی پیشه‌وران دیگر، باید به نقش اجتماعی خود پای‌بند باشند و سروده و نظم آنان با نظم جهان و چرخه‌ی نظم اجتماعی، هماهنگی داشته باشد؛ در غیر این‌صورت، حتی نظم‌های سِحرگونه نیز هیچ ارزشی نخواهد داشت:

... باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد — در نظام عالَم از روی خرد گر بنگری
آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است — نان ز کنّاسی خورد بهتر بود کز شاعری
آن شنیدستی که نهصد کس بباید پیشه‌ور — تا تو نادانسته و بی‌آگهی نانی خوری
در ازای آن اگر از تو نباشد یاریی — آن نه نان خوردن بود، دانی چه باشد مدبری...
چون ندارد نسبتی با نظم تو نظم جهان — در سخن خواهی مقنع باش و خواهی سامری...
(انوری،۱۳۷۲: ۴۵۴- ۴۵۵)

یکی از نمونه‌های نایاب مشارکت و نقش‌آفرینی انوری در عرصه‌ی اجتماع، در زمان هجوم ترکان غُز و آشفتگی اوضاع جامعه شکل می‌گیرد که وی منظومه‌ای درباره‌ی بی‌نظمیِ پیش‌آمده در جامعه‌ی خود می‌سراید. «این حال و روز، دل انوری را سخت به درد آورد. تأثّرش همه از برای خویشتن نبود؛ بلکه از غم همشهریان و هموطنانش به فریاد آمد و از قلج طمغاج‌خان، حاکم سمرقند، استمداد کرد؛ مردم خراسان نیز از او خواسته بودند که گزارشگر احوال آنان به حضرت خاقان باشد.» (یوسفی،۱۳۷۳: ۱۴۴)

پس انوری در قصیده‌ی «نامه‌ی اهل خراسان به خاقان سمرقند»، نقش واسطه و سخن‌گوی مردم با رکن الدین قلج طمغاج خان را ایفا می‌کند. وی با توصیف جنایت‌های غُزان در حق مردم، درخواست یاری از این حاکم را دارد:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر — نامه‌ی اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه‌ای مَطلع آن رنج تن و آفت جان — نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر...
قصه‌ی اهل خراسان بشنو از سر لطف — چون شنیدی ز سر رحم به ایشان بنگر...
شاد الا به در مرگ نبینی **مردم** — بکر جز در شکم مام نیابی دختر...
خلق را زین غم، فریادرس ای شاه‌نژاد — ملک را زین ستم آزاد کن ای پاک‌سیر...
که کنی فارغ و آسوده دل **خلق** خدا — زین فرومایه غز شوم‌پیِ غارت‌گر...

(انوری،۱۳۷۲: ۲۰۱– ۲۰۵)

چه‌بسا پیش از هجوم غزان و آشفتگی اوضاع جامعه، انوری می‌توانست در کنار توجه به خواسته‌های خود و ارضای حس خودشیفتگی ممدوحان، بخشی از مضامین سروده‌های خود را در خدمت مردم و جامعه‌ی خود قرار دهد.

۳. ۵. عنصر پنجم: پرهیز از بردگی فکری

در دوران گذشته، صفت «بردگی/ بندگی» منحصر به غلامان و کنیزانی می‌شد که وظیفه‌ی آنان تلاش برای تأمین رفاهِ گروهی از افراد خاص جامعه بوده است. با گذشت زمان، اربابان قدرت به مراتب جدیدی از بردگی پی‌بردند که در آن با تسخیر قدرت اندیشه، تفکر و اراده‌ی هر فرد، می‌توانستند دست‌نشانده و بازیچه‌ای کاملاً مطیع را در اختیار داشته باشند. در زمینه‌ی عوامل ایجاد بردگی فکری آمده است که «۱. بردگی فکری که خود انسان آن را برای خودش به وجود می‌آورد؛ ۲. بردگی فکری که استثمارگران در به وجود آوردن آن، سهم بزرگی دارند.» (اصفهانی،۱۳۳۷: ۹)

عوامل بردگی فکریِ انوری را می‌توان در هر دو عامل یاد شده مشاهده نمود؛ چرا که از یک‌سو افزون‌طلبی و حرص و طمع خود شاعر و از سوی دیگر حمایت‌های هدفمند و معنی‌دارِ حاکمان سلجوقی، در ایجاد این بردگی نقش داشته است. در این میان، انوری به قدرت تسخیرسازِ «امید و بیم» که بیشتر از سوی حاکمان، اِعمال می‌شود، اشاره می‌کند:

امید و بیم، دهد خلق را مسخّر خویش بدین دو خویشتن از خلق باز پس دارم
مرا چو در دل ازاین هردو هیچ نیست ازو هزار ناکس پیشم گرش به کس دارم
(انوری،۱۳۷۲: ۶۸۴)

یکی از آثار بردگی فکری در میان شاعران درباری، تکرار اجباری یک یا چند مضمون و نوع ادبی خاص، به‌ویژه مدیحه‌سرایی است که به مرور زمان، هم برای خود هنرمند و هم برای مخاطبان اثر، نوعی دل‌زدگی را به همراه دارد؛ چراکه شاعر، اجازه و مجالی برای بیان نوع دیگری از سخن را نمی‌یابد:

بسا سخن که مرا بود و آن نگفته بماند ز من نخواست کس آن را و آن نهفته بماند
سخن که گفته بُود همچو دُرّ سفته بود مرا رواست گر این دُرّ من نسفته بماند
(همان:۶۱۲)

امّا راه رهایی از این بندگی و بردگی فکری این است که «یک فرد یا یک جامعه اگر بخواهد برده‌ی افکار دیگران نشود، راهی ندارد جز آن‌که در *تقویت نفس* خود بکوشد.» (اصفهانی،۱۳۳۷: ۴۲) انوری نیز در شریعت تازه‌ی خود، به مواردی اشاره می‌کند که با تقویّت نفس در ارتباط است و زمینه‌ی کم‌رنگ شدن بردگی فکری را فراهم می‌نماید:

الف) قناعت:

یکی از ارکان اصلیِ تزکیه و تقویت نفس است که در بخش‌های پیشین به این مبحث پرداخته شد.

ب) نپذیرفتن پیشه‌ی شاعری دربار:

انوری با نگاهی بر شریعت گذشته‌ی خود و آگاهی از انواع وابستگی‌های مالی، فکری و ارادی شاعران درباری، حرفه‌ی شاعریِ دربار را خطایی بزرگ می‌داند که خطر بندگی را به همراه دارد. پس باید از پذیرش یا ادامه‌ی این حرفه خودداری کرد تا آزادی حاصل شود:

...انوری تا شاعری، از *بندگی* ایمن مباش کز خطر درنگذری تا زین خطا در نگذری
(انوری،۱۳۷۲: ۴۵۶)

پ) گرایش به سکوت و عزلت:

در گذشته، یکی از زمینه‌های پدیدآورنده‌ی بردگی فکری در میان شاعران، حضور در فضای دربار و معاشرت با اهل آن بوده است؛ امّا در مقابل، کُنج سلامتی وجود دارد که انواع و اقسام آزادی را می‌توان در آن یافت و کلید ورود به این کُنج، سکوت و عزلت است؛ حتی اگر به قیمت پنهان نمودن هنرهای خود باشد:

...گرچه سوسن‌صدزبان آمدچوخاموشی گزید خط آزادی نبشتش گنبد نیلوفری
خامُشی را حصن ملک انزوا کن ور به طبع خوش نیاید نفس را گو زهرخند و خون گری
(همان:۴۵۶)

۴. نتیجه‌گیری

– شریعت شاعری مبحثی نسبی است که در هر دوره‌ی ادبی می‌تواند عناصر متنوّع و متفاوتی از دوره‌های دیگر داشته باشد. چه بسا در دوره‌های گذشته، به دلیل همین ویژگی نسبیّت، عناصر ناسالم و انحرافی وارد این شریعت شده است.

– ظهور شخصیّت مداح و هجاگوی انوری، زمینه‌ساز پیدایش انحراف در شریعت آغازین شاعری وی است؛ چراکه در این برهه، هذیان‌گویی و تلبیس و تمویه، امری عادی و رایج است که از طرف دربار نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد؛ امّا عناصر این شریعت ابتدایی انوری نیز ثابت و ماندگار نیست؛ چراکه شرایط متحول‌شده‌ی جامعه و رونمایی شخصیّت واعظ و ناقد انوری، زمینه را برای حذف عناصر شریعت سابق و شکل‌گیری عناصر شریعت تازه فراهم می‌سازد.

– عناصر و اصول شریعت نوظهور شاعری انوری، در جهت توجه به تعهّد ادبی و کمال‌گرایی فردی و حرفه‌ایِ شاعران است.

یادداشت‌ها

۱. تلبیس: پوشاندن؛ پنهان کردن حقیقت... .(عمید، ۱۳۴۷: ۳۱۳)

۲. تمویه: زر اندود کردن چیزی؛ امری را خلاف آن‌چه هست جلوه دادن... .(همان: ۳۱۸)

۳. هذیان: بیهوده‌گویی، پریشان‌گویی، سخن‌های بیهوده و غیرمعقول در حال بیماری و اشتداد تب. (همان: ۱۱۱۰–۱۱۱۱)

فهرست منابع

اصفهانی، رضا. (۱۳۳۷). *بردگی فکری*. تهران: قلم.

انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). *دیوان انوری*. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.

پورامن، علی. (۱۳۸۸). «مدح و مدیحه‌سرایی در ادب فارسی». رشد *آموزش زبان و ادب فارسی*، بهار، دوره‌ی ۲۲، شماره۸۹، صص ۴ -۱۰.
http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/430208

جمالی بهنام، علی محمد. (۱۳۸۰). «مبالغه و اغراق در مدایح متنبّی». *مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، تابستان، دوره و شماره ۱۵۸ و ۱۵۹، صص۳۳۳ – ۳۵۳.
http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/319872

رزمجو، حسین. (۱۳۷۴). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. مشهد: آستان قدس رضوی.

رسولی،حجت.(۱۳۸۴). «معیار تّعهد در ادبیات». *پژوهش‌نامه‌ی علوم انسانی*، بهار و تابستان، شماره ۴۵-۴۶، صص۷۳- ۸۲.
http://sid.ir/fa/ViewPaper.asp?ID=63978&varStr=1

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۷). *تازیانه های سلوک*. تهران: آگاه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). *انواع ادبی*. تهران: فردوس.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۹). *تاریخ ادبیات ایران*. ج۱، (خلاصه‌ی ج۱و ۲)، تهران: ققنوس.

عمید، حسن. (۱۳۴۷). *فرهنگ عمید*. تهران: جاوید.

قنادان، منصور؛ مطیع، ناهید و ستوده، هدایت‌الله.(۱۳۷۹). *جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)*. تهران: آوای نور.

میراکبری، رقیه سادت. (۱۳۸۹). «آثار تربیتی و روان‌شناختی قناعت». *راه تربیت، فصل نامه‌ای در عرصه‌ی فرهنگ و تربیت اسلامی*، تابستان، شماره ۱۱، صص۱۳۵-۱۴۸.
http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/614179

نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن‌عمر. (۱۳۸۲). *چهارمقاله*. تصحیح محمد معین، تهران: جامی.

وزین‌پور، نادر. (۱۳۷۴). *مدح، داغ ننگ بر سیمای ادب پارسی*. تهران: معین.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۱). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.

یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۳). *چشمه‌ی روشن. دیداری با شاعران*، تهران: علمی.